

متن و ترجمه دروس کتاب عربی پیش دانشگاهی

درس اول	المرأة النموذجية	زن نمونه
<p>(و ضرب الله مثلاً للذين آمنوا امرأة فرعون إذ قالت رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فرعونَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ القومِ الظالمينَ) التحريم - ١</p> <p>الفائدة في هذه الآية أن أحداً لا يَنْفَعُهُ إِلَّا عَمَلُهُ وَ لا يُؤَخِّدُ بِجُرْمٍ غَيْرِهِ وَ لا يَنْبَأُ عَلَى طَاعَةٍ غَيْرِهِ وَ إن كان خَصِيصاً بِهِ وَ مُلَازِماً لَهُ.</p> <p>تَبَيَّنَ فِي الآيةِ الَّتِي قَبْلَهَا أَنَّ امْرَأَةَ نُوحٍ وَ امْرَأَةَ لُوطٍ لَمْ يَنْفَعْهُمَا قُرْبُهُمَا مِنْ نَبِيِّنَ.</p> <p>وَ بَيَّنَّ فِي هذه الآيةِ أَنَّ كُفْرَ فرعونَ لَمْ يَتَّعَدَ إِلَى رُوحَتِهِ لَمَّا كَانَتْ مُؤْمَنَةً طَائِعَةً لِلَّهِ تَعَالَى خَائِفَةً مِنْ عِقَابِهِ، بَلْ نَجَّاهَا اللَّهُ مِنْ عِقَابِهِ وَ ادْخَلَهَا الْجَنَّةَ عَلَى إِيْمَانِهَا وَ طَاعَتِهَا</p> <p>وَ قَوْلُهُ "إِذْ قَالَتْ" يَعْنِي حِينَ قَالَتْ امْرَأَةُ فرعونَ دَاعِيَةَ اللَّهِ</p> <p>- رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي - أَيْ وَ خَلِّصْنِي - مِنْ فرعونَ وَ عَمَلِهِ - يَعْنِي مِنْ مِثْلِ سَوْءِ عَمَلِهِ - وَ نَجِّنِي مِنَ القومِ الظالمينَ</p> <p>يَعْنِي الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ بِالْكَفْرِ بِاللَّهِ وَ اسْتَحَقُّوا لِذَلِكَ الْعِقَابَ.</p> <p>رُويَ عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: حَسْبُكَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَرْبَعٌ:</p> <p>مَرِيْمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِيَةُ امْرَأَةُ فرعونَ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ (ص)</p> <p>وَ رُويَ أَنَّ فرعونَ أَمْرَأَنَ تُسَمَّرَ آسِيَةَ بِأَرْبَعَةِ مَسَامِيرَ وَ يُرْفَعُ فَوْقَهَا حَجَرٌ الرَّخَامُ حَتَّى تَرْجِعَ عَنْ قَوْلِهَا وَ إِلَّا أُرْسِلَ عَلَيْهَا الْحَجَرُ.</p> <p>فَأَرَاهَا اللَّهُ مَنْزِلَهَا مِنَ الْجَنَّةِ. فَاخْتَارَتِ الْجَنَّةَ. فَنَزَعَ اللَّهُ رُوحَهَا. فَلَمَّا أُرْسِلَ الْحَجَرُ وَقَعَ عَلَى جَسَدِ مَيْتٍ.</p>	<p>و خداوند برای کسانی که ایمان آورده اند همسر فرعون را مثال زد، زمانی که گفت: (پروردگارا برای من نزد خود در بهشت خانه ای بساز و مرا از فرعون و عمل وی نجات ده و مرا از دست مردم ستمکار رهایی بخش) .</p> <p>نکته ی سودمند این آیه این است که کسی بجز از عمل خوش سودی نمی برد و به خاطر گناه غیر از خود مورد سوال قرار نمی گیرد و از اطاعت و بندگی دیگری پاداشی به او داده نمی شود، اگر چه وابسته ی او و همراهی برای وی باشد .</p> <p>در آیه ی قبل از آن بیان گردید که نزدیک بودن همسر نوح و همسر لوط به دو پیامبر سودی به آنان نرساند.</p> <p>و در این آیه روشن شد که همانا ناسپاسی فرعون متوجه همسرش نشد زمانی که مؤمنی فرمانبردار برای خداوند بلند مرتبه و ترسناک از عذابش بود، بلکه خداوند او را از عذاب خود نجات داد و به خاطر ایمان و بندگیش وی را وارد بهشت گردانید.</p> <p>و گفتار او (زمانی که گفت) یعنی، همسر فرعون هنگامی که خداوند را می خواند،گفت:</p> <p>(پروردگارا برای من نزد خود در بهشت خانه ای بساز و مرا نجات ده) . یعنی، مرا از فرعون و عمل او رهایی بخش - منظور عمل بد او است - و مرا از دست مردم ستمکار نجات بده -</p> <p>یعنی، کسانی که با کفر ورزیدن نسبت به خداوند بر خویشتن ستم کردند و به خاطر آن مستحق مجازات شدند .</p> <p>و از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود: از زنان عالم چهار تن برای تو کافی است:</p> <p>مریم دختر عمران و آسیه همسر فرعون و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (ص).</p> <p>و روایت شده است که فرعون دستور داد که آسیه به چهار میخ کشیده شود و بالای سرش سنگ مرمر بر فراز نگه داشته شود تا اینکه از گفتارش دست بکشد، وگرنه سنگ به رویش فرستاده شود.</p> <p>پس خداوند جایگاه و منزل او را در بهشت به او نشان داد و او (آسیه) بهشت را برگزید و خداوند روحش را قبضه کرد (گرفت) و هنگامی که سنگ فرستاده شد بر روی جسدی بی جان افتاد .</p>	

درس دوم	الدرس الثانی
اراده ی بلند	عُلُوُّ الْهَمَّةِ لِلْمَنْفَلُوطِي
یکی از پیشوایان بزرگ از فرزندش پرسید: ای فرزندم در زندگی خود بدنبال چه هدفی هستی و دوست داری مثل کدام مرد از مردان بزرگ باشی؟	لقد سأل أحد الأئمة العظام ولده: أي غاية تطلب في حياتك يا بني و أي رجل من عظام الرجال تحب أن تكون؟
جواب داد: دوست دارم که مثل تو باشم. گفت: وای بر تو ای فرزندم! بی شک خودت را کوچک کردی و اراده ی خود را خوار ساختی.	فأجابته: أحب أن أكون مثلك. فقال: ويحك يا بني! لقد صغرت نفسك و أسقطت همتك.
من در آغاز رشد و بزرگ شدنم خود را آماده ساختم که همانند علی بن ابی طالب باشم، پس پیوسته کوشیدم و تلاش کردم تا به مقامی رسیدم که آن را می بینی و می دانی که میان من و علی(ع) فاصله زیادی وجود دارد	لقد قدرْتُ لِنَفْسِي يا بني في مبدأ نشأتِي أن أكون كعلي بن أبي طالب فمزلتُ أجدُ و أكدح حتى بلغت المنزلة التي تراها و بيني و بين علي ما تعلم من الشأو البعيد...!
بسیاری از مردم در تفاوت میان فروتنی و کوچک کردن خود و میان خود پسندی و همت بلند دچار اشتباه می شوند؛ و شخص خوار پست را متواضع می پندارند و آن مردی را که خویشتن را از پستی ها بالا بردو به شناخت حقیقت مقامش رسد، متکبر می نامند. (ص ۲) و فروتنی چیزی جز ادب و خود پسندی چیزی جز بی ادبی نیست. مردی که با لبخند با تو مواجه می شود و زمانی که با او حرف می زنی به تو گوش می سپارد و با خوشرویی و تبریک با تو دیدار می کند، شخص کم ارزشی نیست آنچنان که گمان می کنند بلکه او دارای نفس والایی است زیرا وی فروتنی را برای عظمت نفس خود شایسته تر یافته، پس فروتن شد و ادب را برای ارزش و مقام خویش بالاتر یافت، پس مؤدب شد .	كثيراً ما يخطأ الناس في التفريق بين التواضع و صغر النفس و بين التكبر و علو الهمة فيحسبون المتدلل الذي متواضعا و يستمون الرجل إذا ترفع بنفسه عن الدنيا و عرف حقيقة منزلته متكبراً. و ما التواضع إلا الأدب و لا التكبر إلا سوء الأدب فالرجل الذي يلقاك متبسماً و يصغي إليك إذا حدثته و يزورك مهيناً ليس صغير النفس كما يظنون بل هو عظيمها لأنه وجد التواضع أليق بعظمة نفسه فتواضع و الأدب أرفع لثانته فتأدب.
و در میان مردم هیچ کس مانند طالب دانش به همت بلند نیازمندتر نیست.	و ليس في الناس من هو أحوَج إلى علو الهمة من طالب العلم.
زیرا نیاز مردم به استعداد وی بیشتر از نیاز آنها به نبوغ و استعداد سایر صنعت گران و پیشه وران است .	لأن حاجة الأمة إلى نبوغه أكثر من حاجتها إلى نبوغ سواه من الصناعين و المخترفين .
و آیا جز این است که صنعت گران و پیشه وران ثمره ای هستند از ثمرات و آثار نیکوی او؟ بلکه او (طالب علم) دریای سرشاری است که نهرها و آبگیرها از آن سیراب می شوند.	و هل الصناعون و المخترفون إلا حسنة من حسناته؟ بل هو البحر الزاخر الذي تستقى منه الجدول و العذران
پس ای طالب دانش! بلند همت باش و نگاهت در تاریخ مردان بزرگ آن چنان نباشد که در دل تو ترس و وحشت بیندازد و خوار و کوچک شوی آن گونه که شخص ترسو خوار می شود هنگامی که داستانی از داستان های جنگ ها را می شنود .	فيا طالب العلم كن عالي الهمة و لا يكن نظرك في تاريخ عظام الرجال نظراً يبعث في قلبك الرهبة و الهيبة فتتضاءل كما يفعل الجبان حينما يسمع قصة من قصص الخروب.
و بپرهیز از اینکه نا امیدی بر نیرو و شجاعت تو غلبه کند و همانند تسلیم شدن انسان عاجز ضعیف، تسلیم شوی.	و حذار أن يتسلط اليأس على قوتك و شجاعتك فتستسلم استسلام العاجز الضعيف .
ای طالب دانش! تو در رسیدن به هدف خود به مردمی غیر از مردم خود و فضایی غیر از فضای خود و آسمان و زمینی غیر از آسمان و زمین خود و عقل و ساز و برگی غیر از عقل و ساز و برگ خود نیاز نداری و اما تو به نفسی با مناعت و اراده ای بلند نیازمندی.	يا طالب العلم أنت لا تحتاج في بلوغك الغاية إلى خلق غير خلقك و جو غير جوک و سماء و أرض غير سمانك و أرضك و عقل و أداة غير عقلك و أداتك و لكنك في حاجة إلى نفس أبية و همة عالية

درس سوم چه کسی به بزرگواری دست می یابد؟	الدرس الثالث مَنْ يَمْتَنِّي الْمَجْدُ؟ نصفی الدین الحلی
<p>کسی که سوار بر خطر نشود(خطر را نپذیرد)، به بزرگواری نمی رسد و هر آنکه احتیاط را در پیش گیرد به مقام بلند نمی رسد .</p> <p>ناچار برای بدست آوردن عسل زنبوری است که مانع آن می شود کسی که ضرر را متحمل نشود، سودی نمی چیند (سودی را به دست نمی آورد).</p> <p>نیاز برآورده نمی شود مگر بعد از تحمل رنج و سختی آرزو برآورده نمی شود (تمام نمی شود) جز برای کسی که صبر داشته باشد.</p> <p>دوراندیش ترین مردم کسی است که اگر از تشنگی بمیرد به آبشخور نزدیک نمی شود تا زمانی که محل بازگشت از آبشخورگاه را بداند.</p> <p>خردمندترین مردم کسی است که وقتی چشمهایش به چیزی نگریست از کار دیگران عبرت گیرنده باشد .</p> <p>اگر پا بلغزد، لغزش پا اصلاح می شود/ ولی اندیشه و فکر اگر بلغزد، لرزش فکر اصلاح نمی شود .</p> <p>[بهتر است "یقال" را مجهول "یقیل" بگیریم.</p> <p>(أقَالَه مِنْ عَثْرَتِهِ: او را از لغزشش برخیزاند.)</p> <p>أما غالباً "یقال" را مجهول "يقول" معنی می کنند. (یقال: گفته می شود)]</p> <p>هر آنکه در زندگی با فکر و عقیده چاره اندیشی کند، زندگی همواره با خوشی برایش ادامه می یابد/ و گرفتاری با عذرخواهی نزد او می آید.</p> <p>هر آنکه در زندگی با فکر و عقیده چاره اندیشی کند، زندگی همواره با خوشی برایش ادامه می یابد/ و گرفتاری با عذرخواهی نزد او می آید. به بزرگی نمی رسد مگر آن جوانمردی که خوی های او شرافتمندانه گردد/ پس آنچه را که دستور دهد روزگار از آن اطاعت می کند.</p>	<p>لا يَمْتَنِّي الْمَجْدُ مَنْ لَمْ يَرْكَبِ الْخَطَرَ</p> <p>و لا يَنْتَالُ الْعُلَى مَنْ قَدَّمَ الْأَحْذَرَا</p> <p>لا يَبْدُ لِلشَّهَدِ مَنْ نَحَلَ يَمْنَعُهُ</p> <p>لا يَجْتَنِي النَّفْعُ مَنْ لَمْ يَحْمِلِ الضَّرَرَا</p> <p>لا يُبْنِغُ السُّؤْلُ إِلَّا بَعْدَ مَوْلِمَةٍ</p> <p>و لا يَتِمُّ الْعُنَى إِلَّا لِمَنْ صَبَرَا</p> <p>و أَحْرَمَ النَّاسُ مَنِ لَوْمَاتٍ مَنِ ظَمَأَا</p> <p>لا يَقْرَبُ الْوَرْدَ حَتَّى يَغْرِفَ الصَّدْرَا</p> <p>و أَعَزَّرُ النَّاسَ عَقْلًا مَنْ إِذَا نَظَرْتُ</p> <p>عَيْنَاهُ أَمْرًا عَدَا بِالْغَيْرِ مُعْتَبِرَا</p> <p>فَقَدْ يَقَالُ عِثَارُ الرَّجُلِ إِنْ عَثَرْتُ</p> <p>و لا يَقَالُ عِثَارُ الرَّأْيِ إِنْ عَثَرَا</p> <p>مَنْ دَبَّرَ الْعَيْشَ بِالْأَرَاءِ دَامَ لَهُ</p> <p>صَفْوًا وَ جَاءَ إِلَيْهِ الْخَطْبُ مُعْتَدِرَا</p> <p>و لا يَنْتَالُ الْعُلَى إِلَّا فِتْنَى شَرَفَتْ</p> <p>خِلَالَهُ فَأَطَاعَ الدَّهْرُ مَا أَمْرَا</p>

درس چهارم پیرزن انقلابی	الدَّرْسُ الرَّابِعُ العجوزُ الثَّانِيَةُ
<p>در اطراف روستا پیرزنی وجود داشت که حوادث روزگار چیزی جز چهار میش برایش باقی نگذاشته بود، شیر و پشم آنها را می گرفت تا به زندگی ادامه دهد.</p> <p>در صبح یکی از روزها از فریاد پیرزنی که به علت دزدی، چهار میشش را از دست داده بود، روستا با ترس بیدار شد</p> <p>همه ی مردم به خانه ی کوچک او آمدند تا راهی برای این مسأله پیدا کنند. چهار نفر از سرشناسان روستا پیش رفتند و همگی به او گفتند:</p> <p>ای مادر نگران نباش! ما به جای آن میشی به تو می دهیم.</p> <p>اما پیرزن گفت:</p> <p>از لطف شما سپاسگزارم ای فرزندانم، ولی من میش های خودم را که در تربیت آنها رنج برده ام، می خواهم و از شما درخواست می کنم که مرا نزد حاکم ببرید تا به مشکل من رسیدگی کند.</p> <p>مردی به او گفت: حاکم به حرف تو گوش فرا نمی دهد، زیرا او به مسائلی بزرگتر از مشکل تو مشغول است .</p> <p>پیرزن از شنیدن این سخن خشمگین شد و گفت:</p> <p>آیا مسأله ای بزرگتر از مشکل من وجود دارد؟! </p> <p>و سرانجام اهالی روستا توافق کردند که پیرزن را به مقر حاکم ببرند.</p> <p>زمانی که به مقر حاکم رسید، پیش یکی از دربانان رفت و گفت: ای فرزندم! من می خواهم با حاکم روبرو شوم.(حاکم را ببینم).</p> <p>مرد با تعجب دهانش را باز کرد و گفت:</p> <p>تو کی هستی که با حاکم ملاقات کنی!؟</p> <p>به تندی گفت: من صاحب حقّی هستم که از من دزدیده شده است .</p> <p>پس به او گفت: حاکم، عامه ی مردم را قبول نمی کند، او فقط کسی را می پذیرد که مسأله ی مهمی داشته باشد .</p> <p>پیرزن لرزید و گویی شور و اشتیاق جوانی و قیام و انقلاب بار دیگر به سوی او بازگشته است، پس گفت: وای بر تو آیا معتقدی که مسأله من مهم نیست؟</p>	<p>هناك على أطراف القرية عجوزٌ لم تُبق لها حوادثُ الدهر إلا أربع نعاجٍ ؛ تأخذُ منها اللبنَ و الصوفَ لِتُواصلَ الحياةَ.</p> <p>و في صباح يومٍ من الأيام استيقظت القريةُ مذعورةً على صراخ العجوزِ التي افتقدت نعاجها الأربع بسبب السرقةِ</p> <p>فجاء الناس إلى كوخها ليجدوا طريقاً لهذه المسألة. تقدم أربعة من وجهاء القرية و كلٌّ يقول لها:</p> <p>لا تحزني يا أمّ! نحن نُعطيك نعجةً بدلها.</p> <p>ولكن العجوز قالت:</p> <p>أشكر فضلكم يا أولادي، ولكني أريدُ نعاجي التي تَعَبْتُ في تربيتها و أطلبُ منكم أن تأخذوني إلى الحاکم لِنَظَر في قضيتي.</p> <p>فقال لها رجلٌ: إن الحاکم لا يُصغي إليك ؛ لأنه مُشغولُ بمسائلٍ أكبر من قضيتك.</p> <p>فغضبت العجوز لِسَماع هذا الكلام وقالت:</p> <p>و هل هناك قضيةٌ أكبر من قضيتي!؟</p> <p>و أخيراً اتَّفَق أهل القرية على أن يُوصلوا العجوزَ إلى مقر الحاکم</p> <p>عندما وصلت إلى مقر الحاکم، تقدمت إلى أحد البوابين و قالت: يا ولدي! إنّي أريدُ مقابلةَ الحاکم.</p> <p>ففتح الرجلُ فاه متعجباً و قال:</p> <p>و من أنت حتى تُقابلِي الحاکم!؟</p> <p>قالت بحدةٍ: أنا صاحبةُ حقٍّ، سُرِق مِنّي!</p> <p>فقال لها: إن الحاکم لا يَسْتَقْبِلُ عامَّةَ الناسِ ؛ و إنّما يَسْتَقْبِلُ من كانت لَدَيْهِ مسألهٌ مُهمّةٌ.</p> <p>فارتجفت العجوزُ و كأنَّ حماسةَ الشبابِ و الثّورةِ قد رجعت إليها مرّةً أُخرى فقالت: وبيك أتعقدُ أنّ</p>

مَسَأَلْتِي غَيْرَ مُهَمَّةٍ؟

فَغَضِبَ الرَّجُلُ وَ قَالَ لِلْعَجُوزِ:

أَذْهَبِي مِنْ هُنَا؛ فَأَنْتِ لَسْتِ جَدِيرَةٌ بِمُقَابَلَةِ سَيِّدِي
الْحَاكِمِ!

فَرَدَّتْ الْعَجُوزُ غَاضِبَةً:

وَيَلِّكَ، إِذَا كَانَ لِقَاءُ الْمَظْلُومِينَ لَا يَلِيقُ بِالْحَاكِمِ فَلَا
يَلِيقُ بِالْحَاكِمِ أَنْ يَبْقَى فِي مَنْصِبِهِ!

فَأَشَارَ الرَّجُلُ إِلَى أَحَدِ الْحُرَّاسِ، بِأَنْ يَرْمِيَ الْعَجُوزَ
خَارِجًا. وَلَكِنَّمَا صَرَّخَتْ بِوَجْهِهِ صَرْخَةً وَصَلَتْ إِلَى
أُذُنِ الْحَاكِمِ. فَاسْتَفْسَرَ عَنْ قَضِيَّتِهَا، ثُمَّ أَذِنَ لَهَا بَعْدَ
ذَلِكَ بِالْدُخُولِ عَلَيْهِ.

فَدَخَلَتْ الْعَجُوزُ مَرْفُوعَةً الرَّأْسِ وَسَأَلَهَا الْحَاكِمُ:

مَا بَكَ أَيُّهَا الْعَجُوزُ؟

قَالَتْ: أَنْتِ سَرَقْتِ نِعَاجِي الْأَرْبَعِ، وَأَنَا نَائِمَةٌ!

فَقَالَ لَهَا الْحَاكِمُ هَازِنًا:

كَانَ عَلَيْكَ أَنْ تَسْهَرِي عَلَى نِعَاجِكَ لِأَنْ تَنَامِي.

فَأَجَابَتْهُ الْعَجُوزُ: ظَنَنْتُكَ أَنْتِ السَّاهِرَ يَا سَيِّدِي! فَنِمْتُ.

عِنْدَهَا أَطْرَقَ الْحَاكِمُ رَأْسَهُ، ثُمَّ النَّفْتِ إِلَى أَحَدِ الْجُنُودِ
قَائِلًا: أَعْطُوهُا أَرْبَعِ نِعَاجٍ!

فَخَرَجَتِ الْعَجُوزُ وَهِيَ تَعِيشُ لِحِظَةِ الْفَرَحِ وَالْإِنْتِصَارِ

پس مرد خشمگین شد و به پیرزن گفت:

از اینجا برو، تو شایسته ی ملاقات با سرورم حاکم نیستی!

پیرزن با عصبانیت جواب داد:

وای بر تو، اگر دیدار مظلومان شایسته حاکم نمی باشد، پس سزاوار نیست که حاکم در مقام
خود باقی بماند!

آنگاه مرد به یکی از نگهبانان اشاره کرد که پیرزن را بیرون کند. اما پیرزن بر سر نگهبان
محکم فریاد کشید که صدا به گوش حاکم رسید. (حاکم) درباره ی ماجرای او پرس و جو کرد،
سپس بعد از آن ماجرا به وی اجازه ورود داد.

پیرزن با سربلندی وارد شد و حاکم از وی پرسید:

چه اتفاقی برایت افتاده، ای پیرزن؟

پاسخ داد: تو چهار میش مرا دزدیدی در حالی که من خوابیده بودم!

حاکم با حالت تمسخر گفت:

لازم بود که به خاطر میش هایت بیدار می ماندی نه اینکه می خوابیدی.

پیرزن جواب داد: گمان کردم تو بیداری ای سرورم! پس خوابیدم.

در این هنگام حاکم سر به زیر انداخت، سپس رو به یکی از سربازان کرد و گفت: چهار میش
به او بدهید.

پیرزن خارج شد در حالی که در شادمانی و پیروزی زندگی می کرد.

<p>درس پنجم مسلمانان استادان تمدن جدید هستند</p>	<p>الدرس الخامس المسلمون أساتذة الحضارة الجديدة</p>
<p>مسلمانان حق بزرگی بر تمدن جدید دارند.</p>	<p>إِنَّ لِلْمُسْلِمِينَ فَضْلاً عَظِيماً عَلَى الْحَضَارَةِ الْجَدِيدَةِ.</p>
<p>و تاریخ نویسان غربی علوم جدید ثابت کرده اند که اگر مسلمانان نبودند بیشتر علوم قدیم از بین می رفت و حرکت علمی اروپای جدید سال ها عقب می ماند که مدت آن را جز خدا کسی دیگر نمی داند .</p>	<p>و قد أثبت مؤرخو العلوم الحديثة من الغربيين أنه لولا المسلمون لضاع أكثر العلوم القديمة و لتأخرت نهضة أوروبا الحديثة سنين لا يعلم مداها إلا الله</p>
<p>در زمانی که تمدن مسلمانان در اسپانیا درخشید، یعنی در دو قرن سوم و چهارم هجری (نهم و دهم میلادی)، اروپا در دریای بی فرهنگی غرق بود .</p>	<p>ففي الزمن الذي سَطَعَتْ فيه حضارة المسلمين في الأندلس، أي في القرنين الثالث و الرابع للهجرة (التاسع و العاشر للميلاد)، كانت أوروبا غارقة في بحر الجهلية.</p>
<p>و هنگامی که خواستند لباس نادانی را از شانه هایشان بیندازند، به طرف مسلمانان روی آوردند در حالی که از آنها آموزش می دیدند، زیرا آنان غیر از مسلمانان چراغی پیدا نکردند که از آنها در علوم بهره مند شوند.</p>	<p>و عندما أرادوا إلقاء رداء الجهل عن أكتافهم اتجهوا إلى المسلمين يتعلمون منهم، لأنهم لم يجدوا غيرهم نيراسايتضاء به للعلوم</p>
<p>و از سال ۱۱۳۰ میلادی در شهر "طلیطله" (شهری در اسپانیا) مدرسه ای برای ترجمه ی مشهورترین نوشته های مسلمانان از عربی به لاتین تأسیس شد. و در این هنگام غربیان دریافتند که جهانی غیر از جهان عقب مانده ی آنان وجود دارد .</p>	<p>و منذ سنة ۱۱۳۰م أسست في طليطلة مدرسة للترجمة نقلت من العربية إلى اللاتينية أشهر مصنّفات المسلمين، و عندئذ بدأ الغربيون يشعرون أن هناك عالماً غير عالمهم المتخلف.</p>
<p>و اینک بعد از آن باید نگاه سریعی داشته باشیم به علمی که مسلمانان در آنها بر جسته شدند سپس آنها را در شرق و غرب پراکندند.</p>	<p>ولنتظر الآن بعد ذلك نظرة خاطفة إلى العلوم التي تبغ فيها المسلمون ثم نشروها في الشرق والغرب</p>
<p>در عرصه ی پزشکی به مباحثه درباره ی امراض و درمان آنها براساس آزمایش ها توجه کردند و آن آزمایش ها را در آزمایشگاهها و بیمارستان هایی که تأسیس کرده بودند، آزمایش می کردند ، تا اینکه بر علم پزشکی قدیم چیزهای زیادی را افزودند</p>	<p>ففي ميدان الطب عكفوا على مدارسة الأمراض و مداواتها في تجارب كانوا يجربونها في المختبرات و "البیمارستانات" (المستشفيات) التي أنشئوها، حتى زادوا في الطب القديم زیادات كبيرة</p>
<p>و کافی است بدانی که کتاب "ابی قاسم الزهراوی" از بیست بخش درباره ی علم پزشکی و جراحی تألیف شده که اسم آن "التصريف لمن عجز عن التأليف" می باشد و شامل بیش از دویست شکل از آلات و ابزارهای جراحی می باشد و ترجمه ی این کتاب مرجع پزشکان در غرب بود .</p>	<p>و حسبك أن تعلم أن كتاب "أبي القاسم الزهراوی" المؤلف من عشرين جزءاً في الطب و الجراحة اسمهُ "التصريف لمن عجز عن التأليف" قد اشتمل على أكثر من مائتي شكلٍ لآلات و الأدوات الجراحية و كانت ترجمة هذا الكتاب مرجع الأطباء في الغرب.</p>
<p>و مسلمانان کسانی اند که پایه های صنعت "دارو سازی" را بنا نهادند و کتابهایی درباره ی آن تألیف کردند</p>	<p>المسلمون هم الذين وضعوا أسس صناعة "الصيدلة" و ألفوا الكتب فيها.</p>
<p>اما "علم شیمی"، دانشمندان آگاه اروپا می گویند مسلمانان پایه های آن را بنا نهادند و غربیان برخی از صنایع به ویژه صنعت کاغذ سازی را از آنها نقل کردند(آموختند)، چنانکه بیشتر از پنجاه اسم از اسم های شیمیایی را که مسلمانان وضع کردند، به زبان خودشان انتقال دادند .</p>	<p>أما الكيمياء فيقول العارفون من علماء أوروبا إن المسلمين وضعوا أسسها و قد نقل الغربيون عنهم بعض الصناعات و لا سيما صناعة الورق كما نقلوا إلى لغاتهم أكثر من خمسين اسماً من الأسماء الكيمياوية التي وضعها المسلمون.</p>

و في ميدان العلوم الرياضيّة اُفتَبَسَ المسلمون الأرقام الهنديّة و هذبوها و أوجدوا لها طريقةً مُبتكرةً هي الإحصاء العشريّ باستعمالِ الصفرِ كما يُستعملُ في أيامنا هذه.

أما الجبرُ فقد أوضّحوا معالمه و أضافوا إليه ما جعله علماً مستقلاً و عنهم نقلُ الإفرنجِ اسمَ هذا العلمِ إلى لغاتهم.

و لمحمد بن موسى الخوارزميّ أوّلُ كتاب في الجبر و جعل المسلمونَ علمَ "المثلثات" علماً مستقلاً كاملاً التكوين.

و في علم النجوم ما أثرهم كثيرةً و أنشؤوا المراصدَ في أنحاء البلاد الإسلاميّة و طهّروا هذا العلمَ من خرافات التنجيم و وضعوا الأزياج الدقيقة الكبيرة الفائدة.

و قالوا باستدارة الأرض و دورانها على محورها و اخترعوا "الأسطرلاب" الدقيقة و حقّقوا مواقع كثيرةً من النجوم و حسّبوا طول السنة الشمسيّة و... كانت مرجعاً مهماً لعلماء عصرنا.

لقد كتبوا أيضاً في "الميكانيكا" و سمّوا ما كتبه في ذلك علمَ "الحيل". و بحثوا في الصوت: حدوثه، انتشاره و... و عرفوا ظاهرة الجذب المغناطيسيّ. و لهم في علم الضوء بحثٌ جليلٌ لم يسبقهم إليها أحدٌ.

و قد أعجب علماء الغرب آراء ابن خلدون الاجتماعيّة و الاقتصاديّة في مقدّمة تاريخه المشهور. فعده كثيرٌ منهم مؤسسَ علم الاجتماع و أصول الاقتصاد السياسيّ و...

و المسلمون و إن تأمّرت عليهم قوى الظلم فنحنهم عن قيادة الركب العلميّ فترةً من الزمان، قد ثبتوا قدرتهم في الماضي و يُريدون أن يسجلوا من جديد صفحات رائعة في التاريخ بآبائهم ما يستحقّ أن يكونَ فخراً للإنسانيّة في مستقبلها كما كان علمهم فخراً للإنسانيّة في ماضيها.

و در عرصه ی علوم ریاضی مسلمانان ارقام هندی را گرفتند و آنها را آراستند و نیکو ساختند و روش جدیدی برای آن بوجود آوردند و آن شمارش اعشاری با بکارگیری صفر است چنانکه امروز هم استعمال می شود .

اما در علم "جبر" علامت های آن را روشن و آشکار کردند و چیزهایی به آن افزودند تا اینکه آن را علم مستقلی ساختند و اسم این دانش را اروپاییان به زبان خودشان انتقال دادند.

اولین کتاب در جبر متعلق به "محمد بن موسی الخوارزمی" است و مسلمانان علم مثلثات را علم مستقل و کاملی ساختند .

و در علم "نجوم" کارهای برجسته مسلمانان فراوان است آنها رصدخانه هایی در جای جای سرزمین های اسلامی تأسیس کردند و این دانش را از خرافات پیشگویی و طالع بینی پاک کردند و جداول دقیق و بزرگ و با ارزشی را ایجاد کردند.

و به مدور بودن زمین و گردش آن بر دور محورش معتقد بودند و "اسطرلاب" دقیق را اختراع کردند و موقعیت های بسیاری از ستارگان را تعیین کردند و طول سال شمسی را محاسبه نمودند که مرجع مهمی برای دانشمندان زمان ما بود .

همچنین درباره ی علم "مکانیک" [مطالبي] نوشته اند و آنچه را درباره ی آن علم نوشته اند، "علم الحیل" نامیدند و درباره ی "صوت" و پیدایش و پخش آن و ... تحقیق کردند و پدیده ی جذب مغناطیسی را شناختند و مسلمانان درباره ی علم نور بحث های ارزشمندی دارند که کسی بر آنها پیشی نگرفته است .

و اندیشه های اجتماعی و اقتصادی "ابن خلدون" که در مقدمه ی تاریخ مشهورش آمده، غریبان را شگفت زده کرده است. و بسیاری از آنها وی را مؤسس علم جامعه شناسی و اصول اقتصاد سیاسی شمرده اند

و مسلمانان - هر چند که نیروهای ستمگر علیه آنان توطئه کرده اند و آنها را از رهبری کاروان علمی برای دوره ای از زمان کنار زدند - همچنان که قدرتشان را در گذشته اثبات کرده اند می خواهند دوباره در تاریخ، صفحات درخشانی را بوسیله اختراعاتشان ثبت کنند، همان چیزی را که سزاوار است افتخاری برای انسانیت در آینده باشد، همانطور که علم آنها در گذشته مایه ی افتخار برای انسانیت بود

<p>درس ششم رفتار حیوانی</p>	<p>الدرس السادس أَسْلُوكُ الْحَيَوَانِي لِـ "أحمدشوقى" (الحيوانات مُجْتَمِعَةٌ حَوْلَ الْأَسَدِ فِي غَابَةِ)</p>
<p>(حيوانات ، اطراف شیر در جنگل گرد هم هستند)</p>	<p>الأسد:</p>
<p>شیر:</p>	<p>نحن اجتمعنا ها هنا حتى نرى في أمرنا</p>
<p>ما در اینجا جمع شده ایم تا درباره ی کارمان فکر کنیم.</p>	<p>حَلَّ بِنَا الطَّاعُونَ الْمَرِضُ الْمَلْعُونُ</p>
<p>طاعون - این بیماری لعنتی- ما را دربر گرفته است .</p>	<p>و قد رَوُوا أَنَّ السَّلْفَ قَدِمًا أَسْرَوْا لِلْخَلْفِ:</p>
<p>روایت کرده اندکه پیشینیان در روزگاران قدیم برای آیندگان این رازراگفته اند</p>	<p>أَنَّ الْوَبَاءَ يَفْرُبُ مِنْ كُلِّ قَوْمٍ أَذْنَبُوا</p>
<p>که وبا به هر قومی نزدیک می شود که گناه کرد ند</p>	<p>لَكُنْهُمْ إِنْ أَعْرَضُوا عَنْهُ يَزُولُ الْمَرِضُ</p>
<p>اما اگر آنها از گناه روی برگردانند مرض ازبین می رود</p>	<p>فَلَنَعْتَرِفَ بِمَا بَدَرُ مِنَّا وَمَا عَنَّا اسْتَنْزَرُ</p>
<p>پس باید بدانچه از ما سر زده و به آنچه از ما پنهان شده اعتراف کنیم</p>	<p>ثُمَّ نُضْحَى الْمَفْسِدَا وَمَنْ عَلَى الْخَلْقِ اعْتَدَى</p>
<p>سپس مفسد را قربانی کنیم و کسی را که به مردم تجاوز کرد</p>	<p>النَّمْرُ: هَذَا هُوَ الرَّأْيُ الصَّوَابُ</p>
<p>پلنگ: این نظر درست است .</p>	<p>الْتَعْلَبُ: يَعِيشُ مَوْلَانَا الْأَسَدُ!</p>
<p>روباه: زنده باد سرورمان شیر!</p>	<p>كُلُّ سَيْبِدَى رَأِيَهُ لِيُرَدَّ عَنْ أَهْلِ الْبَلَدِ</p>
<p>هر کس نظر خود را بیان خواهد کرد تا اینکه [طاعون را] از اهل زمین طرد کند .</p>	<p>الأسد: فَبَالِكُمْ يَا قَوْمَ رَأَى- يِي إِنَّهُ الرَّأْيُ الصَّرِيحُ</p>
<p>شیر: اینک ای قوم این نظر من است که نظری آشکار است</p>	<p>كَمْ مِنْ قَتِيلٍ قَد تَرَكَ ثَى عَلَى الْفَلَاةِ وَمِنْ جَرِيحُ</p>
<p>چه بسیار کشته ها و زخمی هایی را در دشت رها کردم.</p>	<p>هل تَحْسِبُونِي مُدْنِبِيَا؟ الْتَعْلَبُ: لَا! أَنْتِ أَهْلٌ لِلْمُدِيحِ</p>
<p>آیا مرا گناهکار می پندارید؟ روباه: نه تو سزاوار ستایش هستی.</p>	<p>أَقْتُلُ جَمِيعَ النَّاسِ يَا مَلِكِ الْوُحُوشِ لِنَسْتَرِيحُ</p>
<p>ای سلطان جانوران وحشی، تمام مردم را بکش تا بیاساییم</p>	<p>النَّمْرُ: أَمَا أَنَا فَلَقَدْ نَشَرْتُ عَلَى جَمِيعِ الْأَرْضِ خَوْفَا</p>
<p>پلنگ: اما من بر تمام زمین ترس را گسترانده ام.</p>	<p>أَمْضَى إِذَا نَزَلَ الظَّلَا مُ فَأَخْطَفُ الْأَطْفَالَ خَطْفَا</p>
<p>زمانی که تاریکی شب می رسد کودکان رابه سرعت می ربایم.</p>	<p>هل تَحْسِبُونِي مُدْنِبِيَا؟</p>
<p>آیا مرا گناهکار می پندارید؟</p>	<p>الْتَعْلَبُ: كَلَا! فَفَضْنُكَ لَيْسَ يَخْفَى</p>
<p>روباه: هرگز! شایستگی تو پوشیده نیست.</p>	<p>الْدَّبُ:</p>
<p>خرس:</p>	<p>إِنِّي أُغِيرُ عَلَى الْمَزَا رِعَ إِكْلًا أَثْمَارَهَا</p>
<p>من به مزرعه ها شبیخون می زنم درحالی که میوه های آن رامی خورم</p>	<p>و إِذَا مَرَرْتُ بِقَرْيَةٍ حَنَقْتُ بِدَايِ صِغَارِهَا</p>
<p>و هنگامی که از روستایی گذرمی کنم دستان من کودکان آن را خفه می کند.</p>	

هل ذاك في مَدْمَةٍ النَّمْرِ: حاشاك أن تختارها!

الْتَعْلَبُ (مُلْتَفِتًا إِلَى الْحَمَارِ):

و الْإِنَّ مَالَكَ يَا حِمَا رُلِّمْتَ صَمْتَكَ مُسْتَرِيحًا؟

قُلْ: الذَّنْبُ: ماذا جَنَيْتَ؟ الحمار:

أنا ما جَنَيْتُ و لستُ أذُ كُرُ أَنْ لِي عملاً قبيحا

الذَّنْبُ:

مَتَى أَصَبَحْتَ يَا أَدْنَى الْوَرَى فُطِنًا فَصِيحًا؟!

الحمار:

قد كنتُ يوماً جاعاً و الليلُ يُوْشِكُ أَنْ يَلُوحَا

فوجدتُ عُشْبًا ذَابِلًا في بعضِ ساحتِهِ طَرِيحَا

الْتَعْلَبُ: أَأَكَلْتُ مِنْهُ؟ الحمار: نعم! أَكَلْتُ

النَّمْرُ: قد اعترفتُ الذَّنْبُ: كُنِ الذَّبِيحَا

الأسد:

مَنْ مَسَّ مَالِ الْوَقْفِ فِي قَانُونِنَا دَمَهُ أُبِيحَا

هذا الَّذِي جَلَبَ الْوَبَاءَ بِأَكْلِهِ مَالِ
الصَّوَامِعِ وَ اسْتَحَلَّ دِمَاعَنَا

فَخُذُوا احْرُقُوهُ وَ اجْعَلُوا مِنْ جِسْمِهِ لِهِنَّ قَرِبَانًا يَكُونُ
شَفَاعَةً لَنَا!

النَّمْرُ: هَيَّا!

الذَّنْبُ: أَخْرَجْ بِنَا!

النَّمْرُ: لَاعَاشَ شَخْصًا لَا يُرِيدُ هِنَا عَنَا

الْتَعْلَبُ:

إِنَّ الْفَتَى إِنْ كَانَ ذَا بَطْشٍ مَسَاوِنُهُ شَرِيفَةً

لكن إذا كان الضعيفُ فَإِنَّ حُجَّتَهُ ضَعِيفَةٌ

آیا آن کار سرزنشی برای من است؟ پلنگ: مبادا آن را انتخاب کنی

روپاه: (در حالی که روی به سوی خر می کند، می گوید):

واینک ای خر توراجه شده است که باآسودگی سکوت را اختیار کرده ای؟

بگو: گرگ: تو چه جنایتی مرتکب شده ای؟ الاغ:

من جنایتی نکرده ام و بخاطر نمی آورم که کار زشتی داشته باشم

گرگ:

ای پست ترین مردمان از کی زیرک و شیوا سخن شده ای؟!

الاغ:

روزی گرسنه بودم در حالی که شب داشت فرا می رسید.

و علف خشکی پیدا کردم که در گوشه ی ازحیاط دیر به زمین افتاده بود

روپاه: آیا از آن خوردی؟ الاغ: بله! خوردم.

پلنگ: اعتراف کردی. گرگ: باید قربانی شوی. (قربانی شو)

شیر:

کسی که به مال وقفی دست بزنددرقانون ما ریختن خورش مباح میشود

این کسی است که با خوردن دارایی صومعه ها ویا را آورده و خون مارا حلال کرده است

پس بگیرید و بسوزانیدش و از جسمش در راه خداوند قربانی دهید تا شفای ما باشد

پلنگ: بشتابید! (بشتاب)

گرگ: از میان ما خارج شو!

پلنگ: شخصی که خوشی ما را نمی خواهد، نباید زنده باشد!

روپاه:

اگر جوان دارای نیرو باشد کارهای زشت او هم دارای شرف است

اما اگرضعیف باشد دلیلش هم ضعیف است

درس هفتم دخترک کبریت فروش	الدرس السابع بانعة الكبريت
سرما بسیار شدید بود و برف می بارید.	كان البرد شديداً جَدًّا و الثلج ينساقط.
در آن شامگاه کودکی در خیابانها پا برهنه می گشت. هنگامی که از خانه خارج شد، کفشی پوشید ... آن کفش پاهایش را از برف و سرما حفظ نمی کرد ؛	في ذلك المساء كانت طفلة تسير في الشوارع حافية القدمين. عندما خرجت من البيت لبست حذاء.. الحذاء لم يكن يقي قدميها من الثلج و البرد؛
زیرا در اصل، آن کفش مادرش بود و کفش، گشاد و پاره بود ... به همین خاطر در تاریکی، زمانی که تلاش می کرد به سرعت از خیابان عبور کند زیرا می ترسید که اتومبیلی که به سرعت حرکت می کرد با او تصادف کند، از پاهایش درآمد، پس بازگشت تا کفشش را جستجو کند اما آن را نیافت .	لأنه كان في الأصل حذاء أمها و كان الحذاء واسعاً و ممزقاً... و لذلك سقط من قدميها في الظلام عندما كانت تحاول أن تغير الشارع بسرعة خوفاً من أن تصدمها سيارة كانت مسرعة و عادت تبحث عن الحذاء فما وجدته...
در لباس خود تعدادی قوطی کبریت حمل می کرد. يك قوطی از آن را در دستش گرفته بود.	كانت تحمل في ثوبها عدداً من عُلب الكبريت. حملت بيدها عُلبه منها.
روز به پایان رسیده بود و او حتی يك قوطی کبریت نفروخته بود.	كان النهار قد مضى و ما باعت حتى عُلبه واحدة.
گرسنه بود و احساس سرما می کرد ... بوی خوش غذا در خیابان پراکنده می شد . شب عید بود .	كانت جائعاً و تشعر بالبرد... رائحة الطعام تفوح في الشارع. كانت ليلة عيد.
در گوشه ی میان دو خانه ،دخترک نشست. می ترسید با قوطی های کبریت به خانه بازگردد بدون اینکه چیزی از آنها را فروخته باشد، پدرش او را خواهد زد. پدرش بیمار و فقیر است.	في زاوية بين بيتين... جلست الطفلة... كانت تخاف أن تعود إلى البيت بعُلب الكبريت دون أن تباع منها شيئاً. إن أباه سيضربها. أبوها مريض و فقير.
نزدیک بود دستهایش از شدت سرما خشک شود.	كادت يداها تيبسان من شدة البرد.
يك چوب کبریت را روشن کرد، گمان کرد که کنار بخاری بزرگی نشسته است ولی شعله خاموش شد . چوب دیگری روشن کرد .	أشعلت عوداً من الكبريت، ظننت أنها جالسة بجانب مدفأة كبيرة و لكن الشعلة انطفأت. أشعلت عوداً آخر
در روشنایی آن مادر بزرگ پیرش که مدتی پیش مرده بود در خیال او ظاهر شد. مادر بزرگش مثل همیشه پاکیزه و مهربان به نظر می رسید. دخترک فریاد زد: مادر بزرگ! ... مرا با خودت ببر!	و في ضوءه تراءت لها جدتها العجوز التي ماتت من زمان. بدت جدتها طيبة حنوناً كما كانت دائماً. هتفت الطفلة: جدتي!... خذيني معك.
دختر بچه عجله کرد و تمام چوب کبریتهایی را که در قوطی بود، روشن کرد.	أسرعت الطفلة فأشعلت جميع العيدان التي كانت في العُلبه.
می خواست که مادر بزرگش وقت بیشتری کنارش بماند ...	كانت تريد أن تبقى جدتها لديها وقتاً أطول...
مادر بزرگش زیباتر به نظر رسید. مادر بزرگ دستهایش را گشود و دختر کوچک را به آغوش کشید و با هم به سوی آسمان خدا پرواز کردند، جایی که گرسنگی و سرما و ستم نیست .	بدت لها جدتها أكثر جمالاً. مدت الجدة نراعينها فحملت الطفلة الصغيرة و طارتا معاً إلى سماء الله حيث لا جوع و لا برد و لا ظلم.
صبح سرد طلوع کرد و رهگذران کودکی را دیدند که بر لبانش لبخند بود و از شدت سرما مرده بود، دیدند در حالی که قوطی های خالی کبریت رو به رویش بود .	و طلع الصباح البارداً فرأى المارة طفلة على شفثيها ابتسامة و قدمائت من شدة البرد و أمامها عُلب الكبريت الفارغة...

<p>کوه استوار</p>	<p>الدرس الثامن: الجبل الرصين- لـ "نجيب الكيلاني"</p>
<p>سلول زندان ساکت بود و در کنار ستونی از ستون های سلول زندان ساکت تاریک، پیر مردی بود که زیانش از ستایش خدا و دعا باز نمی ایستاد .</p>	<p>كانت الزنزانة صامتة و في ركن من أركان الزنزانة الصامتة المظلمة، كان شيخ لم يكن لسانه يكف عن التسبيح و الدعاء...</p>
<p>سپیده ی صبح را احساس کرد و به سوی سطل آب رفت ولی قطره ای آب در آن پیدا نکرد، به یاد آورد که زندانبان دستور داده است که او را از آب به عنوان وسیله ای از وسایل فشار و شکنجه محروم کنند.</p>	<p>فَصْرَبَ بِكفَيْهِ الثَّرَابَ قَانِلاً:</p>
<p>پس کف دستهایش را به خاک زد در حالی که می گفت:</p>	<p>(... فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا...)</p>
<p>اگر آبی پیدا نکردید پس تیمم کنید ...</p>	<p>جاء السجان وصاح: انهض من مكانك! ستعرف اليوم كيف نفك عقدة لسانك...</p>
<p>زندانبان آمد و فریاد کشید: از جایت بلند شو! می دانیم امروز چگونه گره ی زبانت را بازکنیم .</p>	<p>و أمام المحكمة العسكرية وقف الشيخ في هدوء عجيب، سأله الرئيس قانلاً:</p>
<p>و در برابر دادگاه نظامی پیرمرد با آرامش عجیبی ایستاد، رئیس دادگاه از وی چنین پرسید:</p>	<p>لماذا قاتلت دولتنا؟</p>
<p>چرا با دولت ما مبارزه کردی؟</p>	<p>- لكونها دولة باغية... طاغية... معتدية علينا</p>
<p>چون که دولتی ظالم...سرکش و متجاوز به ما بود.</p>	<p>إذا أطلقنا سراحك، ماذا تفعل؟</p>
<p>- اگر تو را آزاد کنیم، چه کار می کنی؟</p>	<p>- أعود للجهاد في سبيل الله..</p>
<p>به جهاد کردن در راه خدا باز می گردم</p>	<p>لماذا تكرهنا هكذا؟</p>
<p>چرا این چنین از ما بدت می آید؟</p>	<p>- منطق عجب حقاً... لا تكم طغاة و ظلمة... هل تنتظرون أن أفرش لكم الطريق بالورود و أقول لكم: أيها اللصوص! هذا بيتي، إسرفوا... و هذه رقبتي أقطعوها!</p>
<p>- واقعاً سخن شگفت آوری است ... برای اینکه شماها سرکش و ستمگرید ... آیا انتظار دارید که راه را با گل ها برایتان فرش کنم و به شما بگویم: ای دزدان! این خانه ی من است، بدزدید ... و این گردن من است، آن را ببرید!</p>	<p>- كذبت أيها الشيخ... نحن دعاة نور و معرفة و عدل.</p>
<p>- دروغ گفתי ای پیرمرد ... ما دعوت کنندگان به سوی روشنایی و شناخت و عدالت هستیم .</p>	<p>- يا قاتلي الأنبياء و الأبرياء و يا مخربي الديار! إننا لا نؤمن بك، إذ ليس للشياطين رسالة نور و معرفة و عدل!</p>
<p>- ای قاتلان پیامبران و بی گناهان و ای ویران کنندگان خانه ها! بی شك ما به شما ایمان نمی آوریم، زیرا شیطان ها پیام نور و شناخت و عدالت ندارند .</p>	<p>- الأتخبرنا عن معك؟- على أتم الاستعداد...</p>
<p>آیا به ما اطلاع نمی دهی چه کسانی همراه تو هستند؟با تمام آمادگی</p>	<p>تكلّم! إذن أيها الشيخ.</p>
<p>بنابر این ، حرف بزن! پیرمرد!</p>	<p>فابتسم و قال: معي كثيرون. هناك على سفوح الجبال، في الكهوف و شوارع المدن. إنهم كثيرون جداً يا أيها القاضي! أظنك تعرفهم و هل تعرف وطناً لا يتورأ أبناؤه إذا ما داسته أقدام الغزاة؟ ذلك منطق الأزل.</p>
<p>لبخند زد و گفت: خیلی ها با من هستند ... آنجا در دامنه های کوهها، در غارها و خیابان های شهرها ... آنها واقعاً بسیارند. ای قاضی !و گمان می کنم که تو آنها را می شناسی و آیا وطنی را می شناسی که هر گاه گامهای متجاوزان آنجا را لگد کوب کند ؛ فرزندانش قیام نکنند؟ آن سخن و منطق همیشگی است .</p>	

<p>و در اتاق مشاوره، رییس به اعضاء دادگاه عالی نظامی گفت: آسان است که او را به اعدام محکوم کنیم ولی این مسلمانان خون را مقدس می شمارند و شهیدانشان را نیمه خدایان قرار می دهند.</p> <p>و اگر ما این پیرمرد را بکشیم، بدون شك خون او فریادزنان در میان هموطنانش جاری می شود و بسیاری چیزها را از دست می دهیم. زندان مقبره ی زندگان است، پس باید این شیخ را زنده دفن کنیم ...</p> <p>و سرانجام حکم زندانی شدن پیرمرد صادر شد... و تاریخ از نو ساخته می شود ...</p>	<p>و فِي حُجْرَةِ الْمُدَاوَلَةِ، قَالَ الرَّئِيسُ لِأَعْضَاءِ الْمَحْكَمَةِ الْعَسْكَرِيَّةِ الْعُلْيَا: مِنَ السَّهْلِ أَنْ نَحْكُمَ عَلَيْهِ بِالْإِعْدَامِ وَ لَكِنْ هَؤُلَاءِ الْمُسْلِمِينَ يَفَدِّسُونَ الدَّمَ وَيَجْعَلُونَ مِنْ شُهَدَائِهِمْ أَنْصَافَ آلِهَةٍ.</p> <p>وَلَوْ قَتَلْنَا هَذَا الشَّيْخَ لَجَرَى دَمُهُ بَيْنَ مُوَاطِنِيهِ صَانِحاً وَ لَخَسَرْنَا الْكَثِيرَ. إِنَّ السِّجْنَ مَقْبَرَةُ الْأَحْيَاءِ فَلْنَدْفِنْ هَذَا الشَّيْخَ حَيًّا...</p> <p>وَ أُخِيرَ صُدْرَ الْحُكْمِ عَلَى الشَّيْخِ بِالسِّجْنِ... وَ التَّارِيخُ يُصْنَعُ مِنْ جَدِيدٍ...</p>
<p>درس نهم بزرگی در زندگی و مرگ</p>	<p>الدرس التاسع عُلوُّ فِي الْحَيَاةِ وَ فِي الْمَمَاتِ عُلوُّ فِي الْحَيَاةِ وَ فِي الْمَمَاتِ</p>
<p>بزرگی در زندگی و مرگ</p> <p>به حقّ ، آن یکی از معجزات می باشد .</p> <p>گویا این مردمی که پیرامون جسد تو ایستاده اند، گروه هایی هستند که در روزهای بخشش توبه دورت جمع می شدند.</p> <p>گویا تو در میان آنها مانند خطیبی ایستاده ای</p> <p>و همگی برای ادای نماز بر خاسته اند</p> <p>و هنگامی که درون زمین بعد از وفات تو، تنگ شد از اینکه بزرگی تو را در بر گیرد .</p> <p>[منظور این است که زمین نتوانست پیکر گرانقدر تو را در دل خود جای دهد.]</p> <p>فضا و آسمان را قبر تو گردانیدند و لباسِ بادها را جایگزین کفن کردند.[اشاره به این است که پیکر نصیرالدوله روی چوبه به صلیب کشیده شده بود و <باد> کفن او شده بود. شاعر می خواهد عظمت این وزیر مقتول را نشان دهد.]</p> <p>به علت عظمت وجودت در میان مردم همچنان با نگهبانان و پاسدارانی مطمئن محافظت می شوی.</p> <p>و پیرامون تو شبانه آتش برافروخته می شود</p> <p>در روزهای زندگی نیز این چنین بودی</p> <p>مرکبی را سوار شدی که قبل از تو زیدبن علی</p> <p>در سالیان گذشته بر آن سوار شد و به اوج بلندی رفت</p>	<p>لَحَقَّ تِلْكَ إِحْدَى الْمُعْجَزَاتِ</p> <p>كَأَنَّ النَّاسَ حَوْلَكَ حِينَ قَامُوا</p> <p>وَفُودُ نَدَاكَ أَيَّامَ الصَّلَاتِ</p> <p>كَأَنَّكَ قَائِمٌ فِيهِمْ خُطِيباً</p> <p>وَ كُلُّهُمْ قِيَامٌ لِلصَّلَاةِ</p> <p>وَ لَمَّا ضَاقَ بَطْنُ الْأَرْضِ عَنْ أَنْ يَضُمَّ غَلَكَ مِنْ بَعْدِ الْوَفَاةِ:</p> <p>أَصَارُوا الْجَوْ قَبْرَكَ وَ اسْتَعَاذُوا</p> <p>عَنِ الْأَكْفَانِ ثَوْبَ السَّافِيَاتِ</p> <p>لِعُظْمِكَ فِي النُّفُوسِ بَقِيَّتُ تُرَعِي</p> <p>بِحُرَّاسٍ وَ حِفَاظٍ ثِقَاتِ</p> <p>وَ تَوَقَّدَ حَوْلَكَ النَّيْرَانُ لَيْلاً</p> <p>كَذَلِكَ كُنْتَ أَيَّامَ الْحَيَاةِ</p> <p>رَكِبْتَ مَطِيَّةً مِنْ قَبْلِ زَيْدٍ</p> <p>عَلَاهَا فِي السَّنِينِ الْمَاضِيَاتِ</p>

<p>درس دهم خدای را، خدای را، از حال یتیمان غفلت نکنید</p>	<p>الدرس العاشر اللهُ اللهُ في الأيتام من نهج البلاغة"</p>
<p>سفارش امام علی(ع) به حسن و حسین(ع) هنگامی که ابن ملجم که لعنت خدا بر او باد به او ضربت زد:</p>	<p>وَصِيَّةُ الإِمَامِ عَلِيِّ (ع) لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مَلْجَمٍ لَعْنَهُ اللهُ:</p>
<p>شما را به تقوای الهی سفارش می کنم، و اینکه دنیا را نخواهید هر چند دنیا شما را بخواهد ... و سخن حق بگویند و برای پاداش [آخرت] کار کنید و دشمن ستمگر و یاور ستمدیده باشید .</p>	<p>أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللهِ وَ الْإِتْبَاعِ الدُّنْيَا وَ إِنْ بَعَثَكُمْ... وَ قَوْلًا بِالْحَقِّ وَ أَعْمَالًا لِلْأَجْرِ وَ كَوْنًا لِلظَّالِمِ خُصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا</p>
<p>وصیت می کنم شما دو فرزند و همه فرزندان خود و همه ی آن کسانی را که نوشته ی من به آنان می رسد، که در پیشگاه خدا تقوا ورزید و در کارتان نظم داشته باشید و با هم آشتی کنید .</p>	<p>أَوْصِيَكُمْ وَ جَمِيعَ وَآلِدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ وَ صِلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ.</p>
<p>خدای را، خدای را از حال یتیمان غفلت مکنید.</p>	<p>اللهُ اللهُ في الأيتام</p>
<p>خدای را ، خدای را با همسگایگان مدارا کنید، زیرا آنان سفارش پیامبرتان هستند. پیوسته درباره ی آنان سفارش می نمود تا جایی که گمان کردیم بزودی برای آنان حق آرث خواهد داد .</p>	<p>وَ اللهُ اللهُ في جيرانكم، فَاتَّهَمُ وَصِيَّةَ نَبِيِّكُمْ. مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورَثُهُمْ</p>
<p>خدای را، خدای را، نباید دیگران در عمل به قرآن از شما پیشی گیرند،</p>	<p>وَ اللهُ اللهُ في القرآن لايسبقكم بالعمل به غيركم.</p>
<p>خدای را، خدای را، درباره ی نماز، که ستون دین شماست .</p>	<p>وَ اللهُ اللهُ في الصلاة فاتها عمود دينكم.</p>
<p>خدای را، خدای را، درباره ی خانه پروردگارتان، تا باقی هستید آن را خالی نگذارید.</p>	<p>وَ اللهُ اللهُ في بيت ربكم لا تخلوه ما بقيتم.</p>
<p>خدای را، خدای را در جهاد در راه خدای، با اموالتان و جان هایتان و زبان هایتان .</p>	<p>وَ اللهُ اللهُ في الجهاد باموالكم و انفسكم و السنتكم في سبيل الله.</p>
<p>بر شما یاد به هم پیوستن و بخشش به یکدیگر، و شما را از به هم پشت کردن و از همدیگر بریدن، بر حذر می دارم. امر به معروف و نهی از منکر را از ترك نکنید وگرنه بدکاران شما بر شما دست یابند سپس دعا می کنید و دعایتان برآورده نمی شود</p>	<p>وَ عَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاصِلِ وَ التَّيَّادُلِ وَ إِيَاكُمْ وَ التَّدَايُرِ وَ التَّقَاتِعِ. لا تترُكوا الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر فَيُؤَلَى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ.</p>
<p>درس یازدهم قانون موفقیت در زندگی (ص ۱۰)</p>	<p>الدرس الحادى عشر قانون النجاح في الحياة</p>
<p>بدون تردید از شرایط موفقیت در زندگی تلاش و پایداری است، و کوشش کردن در بسیاری از اوقات کم استعدادی افراد را جبران می کند.</p>	<p>إِنَّ مِنْ شُرُوطِ النَّجَاحِ فِي الْحَيَاةِ الْجِدَّ وَ الْمُثَابَرَةَ، وَ الْجِدَّ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَحْيَانِ يُعَوِّضُ مَا عِنْدَ الْأَفْرَادِ مِنَ قَلَّةِ الْكِفَاةِ.</p>
<p>ما در دانش آموزان يك کلاس می بینیم آنهایی که دارای استعداد متوسط هستند، بر تیزهوشان و زیرکان برتری می یابند.</p>	<p>فَنَحْنُ نَرَى فِي طَلَبَةِ الصَّفِّ الْوَاحِدِ مُتَوَسَّطِي الْكِفَاةِ، تَفَوَّقُوا عَلَى الْأَدْكِيَاءِ جَدًّا وَ النَّبَهَاءِ جَدًّا. لِأَنَّ الْأَوَّلِينَ جَدُّوا وَ الْآخَرِينَ كَسَلُوا، وَ هَكَذَا الشَّأْنُ فِي عَالَمِ الصَّنَاعَةِ وَ التِّجَارَةِ وَ كُلِّ شُؤْنِ الْحَيَاةِ.</p>
<p>زیرا گروه اول تلاش کردند و گروه دیگر تنبلی کردند، و در دنیای صنعت و تجارت و تمام کارهای زندگی نیز این چنین است .</p>	<p>إِنَّ الْغَرَضَ الَّذِي يُرِيدُ الْإِنْسَانُ تَحْقِيقَهُ، كَأَنْ يَكُونَ عَالِمًا نَاجِحًا أَوْ طَبِيبًا نَاجِحًا أَوْ تَاجِرًا نَاجِحًا، يَخْتِاجُ إِلَى زَمَنِ طَوِيلٍ لِتَحْقِيقِهِ وَ صَبْرٍ وَ ثَبَاتٍ وَ جِدٍّ وَ مُثَابَرَةٍ لِلْوُصُولِ إِلَيْهِ</p>
<p>هدفی که انسان می خواهد آن را محقق کند تا اینکه دانشمندی موفق یا پزشکی موفق یا بازرگانی موفق شود برای محقق شدن آن به زمانی طولانی و صبر و استواری و تلاش و پایداری احتیاج دارد.</p>	

و طريق تحقيق الغرض ليس طريقاً مَعْبَداً بَلْ هُوَ مَمْلُوءٌ بِالْأَشْوَاكِ. و النَّاسُ فِيهِ أَنْوَاعٌ، مِنْهُمْ مَنْ يَتَعَبُ مِنْ أَوَّلِ الطَّرِيقِ وَ يَغْدِلُ عَنِ السَّبْرِ فِيهِ.

و مِنْهُمْ مَنْ يَسِيرُ إِلَى ثَلَاثَةِ أَوْ مِئْتَيْهِ، وَ قَلِيلٌ هُمْ الَّذِينَ يَصْبِرُونَ عَلَى الْأَدَى حَتَّى يَصِلُوا إِلَى آخِرِهِ، وَ هُوَ لَاءَ هُمُ النَّاجِحُونَ.

وَ مِمَّا يُسَاعِدُ عَلَى الْجِدِّ وَ الْمُثَابَرَةِ، الْأَطْمُوحُ وَ الرَّغْبَةُ فِي أَنْ يَكُونَ الْإِنْسَانُ خَيْرًا مِمَّا هُوَ. وَ الْحَيَاةُ بِلَا طَمُوحٍ حَيَاةٌ جَافَةٌ بَارِدَةٌ.

وَ مِنْ حُسْنِ الْحِظِّ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا أَنْ الْمُجِدِّ الْمُثَابِرِ يَحْمِلُ لَذَّتَهُ وَ لَوْ كَانَتْ نَتِيجَتُهُ الْفَشْلَ.

فَالرَّاعِبُ فِي الْعَمَلِ لِيَبْلُوغَ غَايَتِهِ يَتَلَدَّدُ أَثْنَاءَ عَمَلِهِ لَذَّةً كَبِيرَةً وَ تَنَسِيهَ لَذَّتِهِ جَهْدَهُ وَ مَشَقَّتَهُ، حَتَّى لَا يَحِبُّ أَنْ يَسْتَعِيضَ عَنْهَا مَا يَجِدُهُ الْخَامِلُ مِنْ لَذَّةِ الرَّاحَةِ وَالذَّاعَةِ السَّكُونِ

فَالجِدُّ لَذِيذٌ فِي مَقَدِّمَتِهِ، لَذِيذٌ فِي نَتِيجَتِهِ. وَ الْخُمُولُ وَ الْكَسَلُ مُمِلٌّ فِي مَقَدِّمَتِهِ، مُمِلٌّ فِي نَتِيجَتِهِ. وَ الْحَيَاةُ عِبَاءٌ ثَقِيلٌ مَالِمٌ تَمَلًّا بِالْعَمَلِ.

وَ شَأْنُ الْأَمَمِ فِي الْإِنْتِفَاعِ بِالْجِدِّ وَ الْمُثَابَرَةِ، وَ الْإِنْحِطَاطِ بِسَبَبِ الْكَسَلِ وَ الْخُمُولِ شَأْنُ الْأَفْرَادِ. فَالْأَمَةُ لَا تَقُومُ قَائِمَتُهَا وَ لَا يَعْظُمُ شَأْنُهَا إِلَّا عَلَى أُسَاسٍ مِنَ الْكَدِّ الْمُسْتَمِرِّ.

هَذَا شَأْنُ الْمَاضِي وَ شَأْنُ الْحَاضِرِ. فَأَمَةُ الرُّومَانِ مِثْلًا عَظُمَ شَأْنُهَا يَوْمَ كَانَ رِجَالُهَا يَعْمَلُونَ فِي مِرَافِقِ الْحَيَاةِ، مِنْ قُوَادِ الْجَبُوشِ وَ الْعُلَمَاءِ فِي السِّيَاسَةِ وَ الْقَانُونِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ.

فَلَمَّا مَالُوا إِلَى الرَّاحَةِ وَ فَشَا بَيْنَهُمُ اسْتِخْدَامُ الْعَبِيدِ يَقُومُونَ بِأَعْمَالِهِمْ وَ صَارَ الْعَمَلُ فِي نَظَرِ الرُّؤَسَاءِ مُسْتَهْجَنًا حَقِيرًا يَخْدُشُ الْكِرَامَةَ، ذَهَبَتْ دَوْلَتُهُمْ وَ ضَاعَتْ قُوَّتُهُمْ وَ انْتَهَتْ إِلَى الْفَنَاءِ

وَ الدَّوْلَةُ الْإِسْلَامِيَّةُ أُسِّسَتْ عَلَى يَدِ رِجَالٍ ضَحَّوْا بِرَاحَتِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ، وَ عَمِلُوا لِلْمَجْدِ مِنْ غَيْرِ مِثْلِ، فَلَمَّا مَالُوا إِلَى الرَّاحَةِ وَ النَّعِيمِ فَقَدُوا عَزَّتَهُمْ وَ ضَعُفَتْ كَلِمَتُهُمْ، فَلَمَّا بَدَّوْا ثَانِيَةً يَعْمَلُونَ بَدَّوْا ثَانِيَةً يَخْبُونَ.

وَ هَذَا هُوَ الْقَانُونُ الطَّبِيعِيُّ الثَّابِتُ. الْجِدُّ وَ الْمُثَابَرَةُ وَسِيلَةٌ رُقِيَ الْأَفْرَادُ وَ الْأَمَمُ. وَ الْخُمُولُ وَ الْكَسَلُ سَبَبٌ

وَ رَاهِ مَحَقِّقُ شَدْنِ هَدَفِ، رَاهِ صَافٍ وَ هُمُورِي نِيَسْتِ بَلَكِه پُرَازِ خَارِهَاسْتِ . وَ مَرْدَمِ دَرِ آنِ رَاهِ چِنْدِ كُونِهْ اَنْدِ، كِرُوهِ دَرِ آغَازِ رَاهِ خُسْتِهْ مِي شُونْدِ وَ اَزِ رَفْتِنِ دَرِ آنِ رَاهِ مُنْصَرَفِ مِي شُونْدِ.

وَ كِرُوهِ تَا يَكِ سَوْمِ يَا نِصْفِ آنِ رَاهِ رَا مِي رُونْدِ، وَ كِرُوِهْ اَنْدِكِي دَرِ مَقَابِلِ اذِيَّتِ وَ آزارِ صَبِرِ بِيَشِهْ مِي كَنَنْدِ تَا اِيْنِكِهْ بِهْ پَايَانِ آنِ مِي رَسَنْدِ وَ اِيْنَانِ فُقَطْ مَوْفِقْ اَنْدِ.

وَ اَزِ جَمَلِهْ چِيْزِهَايِ كِهْ بِهْ تَلَاشِ وَ پَايْدَارِي كَمَكِ مِي كَنْدِ، بَلَنْدِ پِرُوَازِي وَ مِيْلِ وَ رَغْبِتِ اسْتِ كِهْ اِنْسَانِ بَهْتَرِ اَزِ اَنچِهْ كِهْ هَسْتِ بَشُودِ . وَ زَنْدِكِي بَدُونِ بَلَنْدِ پِرُوَازِي ، زَنْدِكِي خَشَكِ وَ سَرْدِي اسْتِ .

خُوشبَخْتَانِهْ دَرِ اِيْنِ دُنْيَا فَرْدِ تَلَاشِ كَرِ پَايْدَارِ لَذَّتِ كَارَشِ رَا بَا خُودِ بِهْ هَمْرَاهِ دَارْدِ هَرِ چِنْدِ كِهْ نَتِيْجِهْ اَشِ شَكْسْتِ بَاشْدِ

پِسِ كَسِي كِهْ بِهْ كَارِ بَرَايِ رَسِيْدِنِ بِهْ هَدَفَشِ تَمَايِلِ دَارْدِ دَرِ هَنْگَامِ كَارَشِ لَذَّتِ زِيَادِي مِي بَرْدِ وَ لَذَّتِ بَرْدِنِ اَوْ تَلَاشِ وَ زَحْمَتِ اَوْ رَا اَزِ يَادِ مِي بَرْدِ، تَا جَايِي كِهْ دُوسْتِ نَدَارْدِ آنِ لَذَّتِ رَا بَا لَذَّتِ رَا حَتِي وَ اَرَامَشِ وَ سَكُونِي كِهْ شَخْصِ تَنْبَلِ دَارْدِ، عَوْضِ كَنْدِ.

تَلَاشِ دَرِ آغَازِ وَ اِنجَامَشِ لَذَّتِ بَخْشِ اسْتِ. وَ تَنْبَلِي وَ سَسْتِي دَرِ آغَازِ وَ اِنجَامَشِ خُسْتِهْ كَنْدِهْ اسْتِ. وَ زَنْدِكِي تَا زَمَانِي كِهْ بَا كَارِ پِرِ نَشُودِ؛ بَارِي سَنْگِيْنِ اسْتِ.

وَ جَايْگَاهِ اَمْتِ هَا دَرِ بَهْرِهْ وِرِي اَزِ تَلَاشِ وَ پَايْدَارِي وَ عَقْبِ مَانْدِنِ بِهْ خَاطِرِ تَنْبَلِي وَ سَسْتِي هَمَانَنْدِ جَايْگَاهِ اَفْرَادِ اسْتِ. هِيْچِ اَمْتِي پَا بَرِجَايِ نَمِيْ مَانْدِ وَ مَقَامَشِ بَزْرِكِ نَمِيْ شُودِ مَگَرِ بَرِ اَسَاسِ تَلَاشِ مَدَاوَمِ.

اِيْنِ شَأْنِ وَ مَنزَلَتِ كَنْدِشْتِهْ وَ حَالِ اسْتِ، بِهْ عَنَوَانِ مِثَالِ مِلْتِ رُومِ رُوزِي كِهْ مَرْدَانِ اَنهَآ دَرِ شُؤُونَاتِ زَنْدِكِي اَزِ جَمَلِهْ فَرْمَانْدِهَانِ نِظَامِي وَ دَانِشْمَنْدَانِ دَرِ سِيَاسَتِ وَ قَانُونِ وَ مَانْدِنِ آنِ كَارِ مِي كَرْدَنْدِ، عَزَّتِ وَ مَقَامَشَانِ بَا لَا بُوْدِ.

زَمَانِي كِهْ بِهْ رَا حَتِي رُويِ آوَرْدَنْدِ وَ دَرِ بِيْنِ اَنهَآ بَرْدِهْ دَارِي رَايِچِ شُدِ كِهْ كَارَشَانِ رَا اِنجَامِ مِي دَاَدَنْدِ وَ كَارِ كَرْدِنِ دَرِ نَظَرِ بَزْرِكَانِ زَشْتِ وَ نَاپِسَنْدِ شُدِ، وَ بَزْرِكُوَارِي رَا خَدِشِهْ دَارِ مِي كَرْدِ، دَوْلَتَشَانِ اَزِ بِيْنِ رَفْتِ وَ نِيْرُويِشَانِ تَبَاهِ شُدِ وَ بِهْ نَابُودِي پَايَانِ يَافْتِ .

وَ دَوْلَتِ اِسْلَامِي بِهْ دَسْتِ مَرْدَانِي بِنَا شُدِ كِهْ رَا حَتِي وَ دَارايِي هَا وَ جَانِ هَايِشَانِ رَا فِدا كَرْدَنْدِ وَ بَرَايِ عَظْمَتِ بَدُونِ خُسْتِكِي كَارِ كَرْدَنْدِ، وِلِيْ زَمَانِي كِهْ بِهْ رَا حَتِي وَ نَعْمَتِ رُويِ آوَرْدَنْدِ، بَزْرِكُوَارِي خُويْشِ رَا اَزِ دَسْتِ دَاَدَنْدِ وَ سَخَنْشَانِ ضَعِيْفِ شُدِ، وَ زَمَانِي كِهْ دُوبَارِهْ شُرُوعِ بِهْ كَارِ نَمُودَنْدِ، دُوبَارِهْ شُرُوعِ بِهْ زَنْدِهْ كَرْدِنِ خُودِ نَمُودَنْدِ.

وَ اِيْنِ هَمَانِ قَانُونِ طَبِيعِي وَ ثَابِتِ اسْتِ. كُوشِشِ وَ پَايْدَارِي وَسِيْلِهْ تَرْقِيِ اَفْرَادِ وَ مِلْتِ هَا اسْتِ

<p>و تنبلی و سستی علت انحطاط و پستی افراد و ملت ها می باشد .</p> <p>و این عادت افراد و ملت ها شده که بهانه تراشی نمایند و بوسیله ی آن تنبلی خود را توجیه کنند و در حقیقت این بهانه ها دلیلی بر نبودن تمایل راستین می باشد .</p> <p>اما کسی که اراده اش قوی و تمایلش راستین باشد، در کار کردن حتماً به رویش باز است و موفقیت و پیروزی همیشه هم پیمان اوست .</p> <p>و برای افراد و ملت ها بهتر است که از بهانه تراشی دوری کنند و در فکر بهانه تراشی نباشند، بلکه درباره ی کنار زدن آن از سر راهشان فکر کنند. و عذر چیزی جز بهانه آوردن ناتوانان نیست، (فقط ناتوانان بهانه تراشی می کنند.)</p>	<p>انحطاطِ الأفرادِ و الأممِ.</p> <p>و قد جرت عادةُ الأفرادِ و الأممِ أنْ يَخْلُقُوا الأعذارَ يُبرِّروْنَ بها حُمُولَهُمْ. و هذه الأعذارُ في الواقعِ دليلٌ على عدمِ صدقِ الرغبةِ.</p> <p>أما من قوَى عزمه و صدقت رغبته، فباب العمل مفتوحٌ أمامه لامحالة و النجاح حليفه دائماً.</p> <p>و من الخير للأفرادِ و الأممِ أنْ يجتنبوا الأعذارَ و لا يُفكروا في خَلْقِهَا، بل يفكروا في اكتساحها من طريقهم. و ليست الأعذارُ إلا تَعَلُّ العاجزين</p>
<p>درس دوازدهم</p> <p>اخلاق نیک</p>	<p>الدرس الثاني عشر مكارم الأخلاق</p> <p>من "الصحيفة السجادية"</p>
<p>بار خدایا بر محمد و آل او درود فرست و ایمانم را به کامل ترین مراتب ایمان برسان و باورم را برترین یقین قرار بده و نیت مرا به نیکوترین نیت ها و کردارم را به بهترین کردارها برسان .</p> <p>و مرا برهان از کاری که توجه کردن به آن مرا (از عبادت تو) باز می دارد و مرا به آنچه که فردا (روز رستاخیز) می پرسی به کار بگیر و روزهای مراد آنچه که مرا به خاطر آن آفریده ای، به پایان برسان. و مرا بی نیاز کن و روزیت را بر من فراخ گردان</p> <p>و به <خود بزرگ بینی> دچارم نکن و مرا به بندگی بگیر و عبادتم را با عجب و خودپسندی تباه مگردان و خیر و نیکی برای مردم را به دست من روان ساز، و آن را با منت نهادن از بین نبر و خوی های پسندیده را به من ببخش و مرا از فخر فروشی نگهدار .</p> <p>بار خدایا بر محمد و آل او درود بفرست و مرا در میان مردم درجه ای بالا نبر جز آنکه پیش نفسم مانند آن پست نمایی، و ارجمندی آشکارا برایم میاور جز آنکه به همان اندازه پیش نفسم برای من خواری پنهانی پدید آوری ...</p> <p>و تا هنگامی که عمرم مانند جامه ی فرسوده ای در فرمانبری تو به کار رود، به من عمر دراز بده، و هر گاه عمر من چراگاه شیطان شود، مرا به نزد خودت قبض روح کن پیش از آنکه دشمنی سخت تو به من روی آرد یا خشمت بر من استوار گردد ...</p> <p>خداندا بر محمد و خاندان او درود فرست، و مرا به زینت شایستگیان آراسته فرما و زیور پرهیزکاران را به من ببوشان با گستردن عدل و داد و فرونشاندن خشم و خاموش کردن آتش دشمنی و گرد آوردن پراکندگان ...</p> <p>و فروتنی ... و گفتن حق اگر چه سخت بیاید و کم شمردن نیکی در گفتار و کردارم، اگر چه بسیار باشد و بسیار شمردن بدی در گفتارم و کردارم، اگر چه اندک باشد</p>	<p>اللهم صلِّ على محمد و آله و بلغْ بایماني أكملَ الإيمانِ و اجعلْ یقيني أفضلَ یقین و أنته بنیتي إلى أحسن النياتِ و بعملی إلى أحسن الأعمال...</p> <p>و اكفني ما يشغني الإهتمام به واستعملي بما تسألني عداً عنه و استفرغْ أيامی فيما خلقتني له و اغنيني و أوسعْ علی في رزقك...</p> <p>و لا تبتليني بالكبرِ و عبدي لك و لا تُفسدْ عبادتي بالعجبِ و أجر للناسِ علی يدى الخیر و لا تمحِّقهُ بالمن و هب لي معالي الأخلاق و اعصمني من الفقر.</p> <p>اللهم صلِّ على محمد و آله و لا ترغني في الناسِ درجةً إلا حططتني عند نفسي مثلها و لا تُحدثْ لي عزاً ظاهراً إلا أحدثتْ لي ذلّة باطنه عند نفسي بقدرها...</p> <p>و عمّرني ما كان عمري بذلة في طاعتك فاذا كان عمري مرتعاً للشيطان فاقبضني إليك قبل أن يسبقَ مقنك إلى أو يستحكِّم غضبك علی...</p> <p>اللهم صلِّ على محمد و آله و حلّني بجلبية الصالحين و ألبسني زينة المتقين في بسط العدل و كظم العيظ و إطفاء النائرة و ضمّ أهل الفرقة...</p> <p>و خفض الجناح... و القول بالحق و إن عزّ و استقلال الخیر و إن كثر من قولي و فعلی واستكثر الشرّ و إن قلّ من قولي و فعلی...</p>

<p>خداوندا بر محمد و خاندانش درود فرست و فراخ ترین روزیت را بر من هنگامی که پیر شوم و قوی ترین توانایی ات را در من هنگامی که خسته و فرسوده شوم، قرار بده و مرا به سستی در عبادتت گرفتار مکن ...</p>	<p>اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ وَ أَقْوَى قُوَّتِكَ فِي إِذَا نَصَبْتُ وَ لَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكَسَلِ عَن عِبَادَتِكَ ...</p>
<p>و مرا هرگاه بیچاره شوم به یاری خواستن از غیر خودت و هرگاه فقیر گردم به فروتنی برای درخواست از غیر خودت و هرگاه بترسم به زاری کردن پیش غیر خودت آزمایش مفرما که به آن سبب سزاوار خواری و باز داشتن و روی گردانیدن تو شوم،</p>	<p>وَ لَا تَفْتِنَنِي بِالْإِسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطُرَرْتُ وَ لَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا افْتَقَرْتُ وَ لَا بِالْتَضَرُّعِ إِلَيَّ مَن دُونَكَ إِذَا رَهَبْتُ فَاسْتَحِقَّ بِذَلِكَ خِذْلَانِكَ وَ مَنَعَكَ وَ إِعْرَاضَكَ</p>
<p>ای مهربان ترین مهربانان.</p>	<p>يا أرحم الراحمين.</p>

مهم ترین کلمات مترادف در دوره پیش دانشگاهی

درس	کلمه	معنی کلمه و مترادف آن
6	حائظ:	دیوار « مترادف جدار، جمع آن حیطان»
3	حاکی (یحاکی، مُحَاكَاةً) :	تقلید کرد « مترادف قَلَّدَ»
8	حُجْرَة:	اتاق «مترادف عُرْفَة»
1	خَصِيص:	وابسته و نزدیک «مترادف مُلَازِم»
9	داء:	بیماری «مترادف مَرَض»
7	رَامَ (يروم، روماً) :	خواست «مترادف أَرَادَ، طَلَّبَ، بَغِيَ»
3	رَجُل:	پا > جمع آن أرجل، مترادف قَدَم <
1	رَقِيَ (يرق، رقة):	نرم و نازک شد «ضد غَلَط، مترادف لَانَ»
8	رَقِبَة:	گردن « مترادف عُنُق»
5	سُبَات:	خواب، چرت «مترادف كَرَى وَ نَعَاس»
5	سَرِير:	تخت «جمع آن أَسِرَة وَ سُرُر؛ مترادف عَرَش»
3	ظَمًا:	تشنگی «مترادف عَطَش»
7	فَتِيَان:	جوانان «جمع فَتِي، مترادف شَبَاب وَ شُبَّان»
8	فَأَكَ (يَفْكَ، فُكًا) :	باز کرد (مترادف فَتَحَ: مترادف أَغْلَقَ)
3	فَعَدَ (يقعد، فَعُودًا) :	نشست « مترادف جَلَسَ»
1	فَقَنَتَ (يقنن، قَنُونًا):	اطاعت کرد، فرمان برد «مترادف أَطَاع»
9	كَأَيِّن:	چه بسیار « مترادف كَمْ»
8	لَامَ (يلوم، ملامة) :	سرزنش کرد « مترادف عَاتَبَ»
7	لَدَيْهَا (لدى + ها) :	نزد او، دارد «مترادف عِنْدَهَا»
6	مَسْعِيَة:	گرسنگی «مترادف جُوع»
5	مَشِيْب:	پیری «متضاد شَبَاب»
9	مَمَات:	مرگ «متضاد حَيَاة»
2	هَات:	به من بده « مترادف أَعْطِنِي» صرف آن چنین است: هَاتِ، هَاتِيَا، هَاتُوا، هَاتِي، هَاتِيَا، هَاتِيْن
8	هَيَجَاء:	جنگ «مترادف وَغِي، قِتَال، حَرْب»
7	يُبَيْسَ (يبيس، يُبْسًا) :	خشک شد «مترادف جَفَّ»
6	يَسَار:	چپ، «متضاد يَمِين»